



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و سی و سوم





خانم لیلا از شیراز



با سلام و احترام خدمت آقای شهبازی عزیز و عاشقان گنج حضور

– وصال و فراق

ای وصال یک زمان بوده فراق سال‌ها
ای به زودی بار کرده بر شتر اَحمال‌ها

– غزل ۱۴۵، دیوان شمس، مولانا

خدایا وصال تو یک لحظه بوده، اما سال‌هاست که از فراق تو در راه حیران و سرگردان مانده‌ایم. باید از
خودمون پرسیم چرا؟

چون با تندتند فکر کردن، آفلین را در مرکز مون گذاشتن، با من ذهنی و ابزارهایش زندگی کردن مثل حسادت، توقع، کینه، نفرت، حرص، جنگ و خونریزی، ویرانگری، تخریب در همه ابعاد، وصالی که در یک لحظه اتفاق می افتد، سالهاست، به تعویق افتاده است.

خدایا در اثر این سهل انگاری و بی توجهی ما، بار شترت بستی و از ما دور شدی و از فضای یکتایی ما را به بیرون راندی.

زیرا که ما عشق حقیقی به پروردگار مان نداشتیم، بلکه عشق من ذهنی نسبت به او داشتیم.

و عشق الهی با عشق ذهنی فرسنگها فاصله دارد، به همین خاطر ما گم شدگان سالیان دراز در فراق تو هستیم.

شب شد و در چین ز هجرانِ رخِ چون آفتاب
درفُتاده در شب تاریک بس زلزال‌ها

—غزل ۱۴۵، دیوان شمس، مولانا

خدایا از فراق و دوری تو، درون ما تاریک چون شب شده و دیگه جایی را نمی‌بینیم.
زیرا به جای نور تو، تاریکی همانیدگی‌ها و چیزهای آفل مثل همسرم، پولم، زیباییم، مقامم در مرکز
گذاشتیم.

در این شب تاریک ذهن، هر لحظه زلزله‌ای از جانب تو می‌آید که قسمتی از آفلین را برای ریختن نشانه می‌گیرد و چنان آنها را در هم می‌کوبد که ما مات و مبهوت می‌مانیم.

این هشدار را می‌دهی که من پروردگار تو هستم. حالا اگر ما عاقل باشیم، هشدار تو را جدی می‌گیریم و سعی در تغییر رفتار خود می‌کنیم و با خاموش کردن ذهن و فضاگشایی، وارد فضای یکتایی که فضای امن هست، می‌شویم.

اما اگر هنوز در خواب هستیم و هشدار تو را جدی نگرفتیم، باید منتظر زلزله‌های بعدی از جانب تو باشیم. خدایا شمس تبریز تو هستی. نور تو همه عالم را گرفته، اما ما به سبب چسبیدن به آفلین و ماندن در ذهن نور تو را نمی‌بینیم.

خدایا عقل شناسایی ابزارهای من ذهنی را به ما نشان بده.
خدایا قدرت انداختن همانیدگی‌ها را به ما عطا کن.
خدایا ما را به نور خودت که همه وجود عالم را در برگرفته، هدایت کن.

و سرانجام خدایا ما را به سرزمین امن که سرشار از نور و روشنایی حضور تو هست، وارد کن، همانند
موسی
آمین یا رب العالمین

–لیلا از شیراز



خانم مرضیه از نجف آباد



سلام بر غزل‌های عشق

۱۰ برنامه ۹۹۱ تا ۱۰۰۰

تکرار غزل‌های مولانا شرابی به جان‌مان می‌ریزد که حتی من‌ذهنی هم مست شده و در آن بی‌خودی می‌توانیم همانیدگی‌ها را از خود بدزدیم. در حالت مستیِ ایجادشده از خواندن غزل‌ها، بدون هیچ دردی می‌توانیم به‌راحتی همانیدگی‌ها را که همچون خاری دردناک در مرکزمان یا در پای هشیاری‌مان فرورفته، خارج کنیم.

در تمثیلی تیرها را موقعی که حضرت علی (ع) نماز می‌خواندند از تن‌شان خارج می‌کردند، چون ایشان مستِ اتصال به خداوند بوده و متوجه آن درد شدید نمی‌شدند.

آقای شهبازی جان هم در ابتدای هر برنامه یک بار غزل را به طور کامل می خوانند و پس از آن شروع به تفسیر غزل می کنند تا مست شویم. سپس با خواندن ابیات مثنوی شروع به شخم زدن ذهن و مرکزمان می کنند تا در حالت مستی، بدون درد و قبضی همانیدگی ها را از ریشه درآورده و از مرکزمان خارج کنیم.

به توصیه دوست عزیزی ما نیز می توانیم از این فرمول، در طول روز برای کار کردن روی خود استفاده کنیم. اولین کاری که در ابتدای صبح و موقع بیداری انجام می دهیم، بارها و بارها خواندن و تکرار غزلی باشد که به جانمان نشسته، و پس از آن که مست شدیم دنبال کارهای روزانه برویم، که اگر در طول روز با خواندن مثنوی یا با اتفاقات، شناسایی همانیدگی ها صورت گرفت با انبساط درونی برخورد کرده و دچار قبض و واکنش نشویم.

در ابتدا می‌بینیم که ذهن اجازه این کار را به ما نمی‌دهد و مرتب فکرها و کارهایی را مهم‌تر از تکرار غزل نشان‌مان می‌دهد تا کارِ تکرار را رها کنیم، ولی اگر صبر کنیم و همچنان با وجودِ مقاومت‌های من‌ذهنی غزل را مثلاً ده بار تکرار کنیم، فضا باز شده و ذهن خاموش می‌شود.

مراقبه مفیدی که در زمانِ تکرار صبحگاهی غزل می‌توانیم انجام دهیم: آن فکرها و چیزهایی که ذهن در این زمان نشان‌مان می‌دهد تا مانع تکرار غزل شود، مهم‌ترین و بزرگ‌ترین همانیدگی‌های ما هستند.

شناسایی و نگه داشتنِ آن در هشیاری + صبرِ «قضا و کُنْ فکان» = آزادی

در ادامه مطلع غزل (اولین بیت) به همراه موضوع کلی ده برنامه اخیر که از پی‌دی‌اف متن کامل برنامه‌های گنج حضور جمع‌آوری شده، ارائه می‌شود.

✓ موضوع کلی برنامه ۹۹۱:

تا زمانی که در این بدن به عنوان روح زندگی می کنیم، آرزو و قرار خداوند به صورت ما بر این است که در این لحظه به خواب ذهن و درد فرو نرویم. در واقع خدا از ما می خواهد وقتی خودش را می فرستد، بیدار باشیم یعنی مرکزمان هشیارانه عدم باشد و لحظه به لحظه به صُنْع دست بزنیم.

مطلع غزل ۱۷ بیتی برنامه:

نذر کند یار که امشب تو را
خواب نباشد، ز طمع برتر آ
مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۲

✓ موضوع کلی برنامه ۹۹۲:

همان طور که تمام کائنات با این کار بزرگ و دقیقش دور عقل کل می‌گردد، ما نیز باید دور خدا بگردیم؛ یعنی اختیار را به من‌ذهنی ندهیم که مقصود گردش‌هایش را می‌داند و بنابراین دور خودش می‌گردد، بلکه همچون آسیا و بدون دانستن ذهنی دور خدا بگردیم.

مطلع غزل ۱۶ بیتی برنامه:

چرخ فلک با همه کار و کیا
گرد خدا گردد چون آسیا
مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۶۰

✓ موضوع کلی برنامه ۹۹۳:

هشیاری و امتداد خدا وارد شب دیگری که جسم انسان است شده. انسان از ثانیه صفر تا قبل از به پایان رسیدن عمرش، فرصت دارد تا از خواب همانیدگی‌ها و عمل کردن براساس سبب‌سازی ذهن بیدار شده و به گنج حضور یا زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت خدا دست پیدا کند.

مطلع غزل ۱۹ بیتی برنامه:

گر بِنَخْسِبی شِبی ای مَه‌لِقا
رُو به تو بِنُمَاید گنجِ بقا
مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۸

✓ موضوع کلی برنامه ۹۹۴:

همان‌طور که جسم ما از آفتاب بیرونی گرما می‌گیرد و زنده می‌ماند، ما به‌لحاظ معنوی و روحی هم احتیاج به غذایی داریم که باید از آفتاب زندگی یعنی خداوند بگیریم، پس باید با او و مرکز عدم باشیم. اگر با مرکز جسمی و بی او باشیم، افسرده و منجمد خواهیم شد.

مطلع غزل ۵ بیتی برنامه:

با تو حیات و زندگی، بی تو فنا و مُردَنَا
زان که تو آفتابی و، بی تو بُود فُسُردَنَا
مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۹

✓ موضوع کلی برنامه ۹۹۵:

مولانا از ما می خواهد به عنوان یک انسان با «چرا» های این غزل مراقبه کرده و ادامه دهیم تا بالاخره پاسخ آن ها را پیدا کنیم که مقصر ما هستیم که وفادار به خداوند نبوده و اشتباه فکر و عمل کرده ایم. اگر مدتی بگوییم: «چرا، چرا، چرا چیزهایی که ذهن من نشان می دهد مهم تر از خداست؟» دیگر آن ها به مرکز ما نمی آیند.

مطلع غزل ۷ بیتی برنامه:

ای بگرفته از وفا، گوشه، گران چرا چرا؟
بر من خسته کرده ای، روی، گران چرا چرا؟
مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۰

✓ موضوع کلی برنامه ۹۹۶:

مولانا از ما انتظار دارد روی قسمت‌های مختلف ابیات مراقبه کنیم تا هر کدام از قسمت‌ها ما را از یک لغزش من‌ذهنی حفظ کند. مثلاً این که ما با خدا قهر هستیم و اولین کسی که باید برای آشتی پیش قدم شود، انسان است، یعنی فقط باید خداوند را به مرکز کشید، نه آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد.

مطلع غزل ۱۳ بیتی برنامه:

پیش گش آن شاه شگرخانه را
آن گهرِ روشنِ دُرْدانه را
مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۹

✓ موضوع کلی برنامه ۹۹۷:

ما می‌خواهیم با استفاده از این غزل شیرین، سازنده و مهربان که پر از دانش است، یک مطلب آسمانی که مولانا گفته را به عمل تبدیل کنیم و بیدار شویم. این که ما از مرحله جمادی، نباتی و حیوانی برتر هستیم، ولی اکنون در ماجرای زندگی و ماجرای همانیدگی‌ها گیر افتاده‌ایم. ذهن پایگاهی‌ست که باید از آن جا هم بیرون ببریم.

مطلع غزل ۹ بیتی برنامه:

لعل لبش داد کنون مر مرا
آنچه تو را لعل گُند، مر مرا
مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۷

✓ موضوع کلی برنامه ۹۹۸:

این غزل پر از حرکت و زندگی ست و بسیار سازنده می باشد که اگر آن را تماماً بخوانیم و کاربردش را در زندگی مان پیدا کنیم، ممکن است تحولی در ما صورت بگیرد. در شروع غزل خداوند به انسان به عنوان امتداد خودش می گوید: « با فضاگشایی و سوار شدن هشیاری بر هشیاری، به سوی من بیا»؛ چون ما در ذهن به صورت من ذهنی خیلی از خداوند دور شده ایم و هر فکر و عملی با من ذهنی ما را دچار پشیمانی می کند.

مطلع غزل ۳۱ بیتی برنامه:

بیا بیا، که پشیمان شوی از این دوری
بیا به دعوت شیرین ما، چه می شوری؟
مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۷۳

✓ موضوع کلی برنامه ۹۹۹:

انسان باید دست‌به‌کار شود و دیگر ماه غلط من‌ذهنی را نبیند یعنی آن را به مرکزش نیاورد، بلکه در اطراف همین ماه نادرست یا اتفاقی که ذهن نشان می‌دهد، فضا باز کند تا ماه درست که خود زندگی‌ست را ببیند. و تمرکزش را روی این کار نگه دارد تا یواش‌یواش فضا گشوده‌تر شده و ماه کامل شود، یعنی خداوند به‌طور کامل خودش را در انسان مستقر کند و هیچ همانیدگی‌ای در مرکز نماند.

مطلع غزل ۷ بیتی برنامه:

ماه دُرُست را ببین، کو بشکست خوابِ ما
تافت ز چرخِ هفتمین در وطنِ خرابِ ما
مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۸

✓ موضوع کلی برنامه ۱۰۰۰:

مولانا در این غزل طرح خداوند که برای زندگی انسان‌ها بوده را نشان می‌دهد. این که ملولی ما یک وضعیت تحمیلی و حادث بوده و اگر با شادی به سمت خداوند برویم، بهار جان‌ها به تدریج زندگی را به مرکز ما آورده و دلمان را تازه می‌کند. در این صورت رضا داشتن ما در این لحظه سبب می‌شود که قضا هم بر وفق مراد ما باشد.

مطلع غزل ۱۱ بیتی برنامه:

گر تو ملولی ای پدر، جانبِ یارِ من بیا
تا که بهارِ جان‌ها تازه کند دلِ تو را
مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۱

✓ موضوع کلی برنامه ۱۰۰۰:

مولانا در این غزل طرح خداوند که برای زندگی انسان‌ها بوده را نشان می‌دهد. این که ملولی ما یک وضعیت تحمیلی و حادث بوده و اگر با شادی به سمت خداوند برویم، بهار جان‌ها به تدریج زندگی را به مرکز ما آورده و دلمان را تازه می‌کند. در این صورت رضا داشتن ما در این لحظه سبب می‌شود که قضا هم بر وفق مراد ما باشد.

مطلع غزل ۱۱ بیتی برنامه:

گر تو ملولی ای پدر، جانبِ یارِ من بیا
تا که بهارِ جان‌ها تازه کند دلِ تو را
مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۱

شاد و سلامت باشید. ❤️
مرضیه از نجف آباد



آقای علی از تهران



به نام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستان

ابیاتی از برنامه ۹۳۳ گنج حضور

مر لثیمان را بزن، تا سر نهند

مر کریمان را بده تا بر دهند

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۴

—لثیم: پست

زندگی مجبور است ما را از راه انحراف به راه راست هدایت کند، مجبور است ما را از حسادت و کینه و خشم و تنفر و جنس تقلبی‌ای که ساخته‌ایم رها سازد و شادی بی‌سبب و سبک‌بالی را به‌جای درد و تیرگی به ما بدهد، پس اگر پست شدیم و من ذهنی هستیم زندگی از راه درد و رنج و بلا، مجبور می‌شود ما را بیدار کند، پس هر چه زودتر تسلیم شویم به نفع خود ما است تا زندگی حقیقی و زیبایی زندگی را بچشم و درک کنیم.

ناز کردن خوشتر آید از شکر
لیک، کم خایش، که دارد صد خطر

ایمن آبادست آن راه نیاز
ترک نازش گیر و، با آن ره بساز
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴ و ۵۴۵

من ذهنی و قلبی ما با ناشکری و مقاومت و جر و بحث و مرض می‌دانم و شهوات، زنده می‌ماند و از این راه‌ها تغذیه می‌شود، اما همه این‌ها ما را خشک و تلف می‌کند، اما راه دیگه برای زنده ماندن حقیقی و اصیل و سبک‌بالی، شکر و صبر و پرهیز و پذیرش و رضایت است، حدس و گمان نداشتن و قضاوت نکردن و شایعه پراکنی نداشتن است، این باعث خالی شدن مرکز و ذهن و برگشت به اصل و خداگونه‌گی و هشیاری است و باعث حس کافی بودن و فراوان اندیشی و رواداشتن می‌شود، باعث می‌شود دیگر مقایسه و کینه و حسادت از بین برود و رها و آزاد می‌شویم.

ای بسا نازآوری زد پَر و بال
 آخرُ الأمر، آن بر آن کس شد و بال
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۶

شاید با دست و پا زدن و ناز کردن و چنگ زدن به خواسته‌ای برسیم، به پول و مقام و شهرت و شهوتی،
 اما همان گلوی ما را فشار می‌دهد و حس زندگی و شادی بی‌سبب و سبک بالی را از ما می‌گیرد.
 آنکه خورشیدِ بلا بر سرِ او تیغ زده ست
 گستران بر سر او سایه احسان و رضا
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۷

ای زندگی ممنون که روی ما کار می‌کنی تا این زندگی تیره و تاریک و سنگین ما به نور و روشنایی و
 شادی تغییر کند و ای زندگی ممنون که حس رضایت و شکر و کافی بودن در ما زنده می‌شود، ای زندگی
 ممنون که بخشیدن و جبران کردن و پذیرش و صبر و پرهیز را به ما نشان دادی تا بتوانیم خساست و
 حسادت و مقایسه و طمع و مقاومت و کنترل کردن را کنار بگذاریم و نور خدا رو دریافت کنیم و رها شویم.

هزار ابر عنایت بر آسمان رضااست
اگر ببارم، از آن ابر بر سَرَتِ بارم
—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳

هر چه خیر و برکت و عشق و شادی در رضایت و شکر و پذیرش داشتن و توکل ما به زندگی است، بارش
عشق و شادی با خالی کردن مرکز ما از هر کینه و خشم و قبض و جر و بحث و دشمن بینی میسر
می‌شود.

نه تو اَعْطَيْنَاكَ كَوْثَرَ خوانده ای؟
پس چرا خشکی و تشنه مانده‌ای؟
—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۲
—مگر تو آیه «کوثر را به تو عطا کردیم» را نخوانده‌ای؟

زندگی جنس بی‌نهایت و فراوانی را به ما داده اما ما خود را خشک و کوچک کردیم و در زیر خرابه‌های
اعتیادها و می‌دانم‌ها و شهوات و هیجاناتی مثل خشم و نفرت و حسادت و مقایسه و حسرت دفن کردیم،
ما کسانی را دیده‌ایم که با پول کم، شغل معمولی و کارگری، ظاهر معمولی، خانه کوچک، دلی شاد و با
طراوت دارند، و کسانی را هم دیده‌ایم که با پول زیاد و شغل بزرگ و شهرت و خانه بزرگ و همسر زیبا و
ظاهر زیبا، دلی خشک و پر از ترس و اضطراب و حسادت و مقایسه و خساست دارند و خشک از شادی
حقیقی هستند.

یا مگر فرعونى و، کوثر چو نیل
بر تو خون گشته‌ست و ناخوش، ای علّیل
—مولوى، مثنوى، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۳

ما از وقتى که تبدیل به من ذهنى قلبى و محدود شدیم و اصل و بی‌نهایتى و جنس خالى و عمیق خود را
فراموش کردیم، مثل فرعون خود را با چیزها پُر کردیم و به آدم‌ها و اشیاء و قدرت و خساست و حسادت و
مقایسه چسبیده‌ایم و بنابراین زندگى را تبدیل به درد و رنج و کم‌بینى و دشمن‌بینى کردیم.

توبه کن، بیزار شو از هر عَدُو
کو ندارد آبِ کوثر در کدو
—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۴

تمام تلاش زندگی این است که ما متوجه شویم و برگردیم به سمت زندگی و دوباره هشیارانه یکی شویم
با زندگی، اگر متوجه شویم که درد و رنج و مقایسه کافی است، دیگر به دیگران و چیزها نمی چسبیم و با
مشت باز زندگی می کنیم و انرژی را تلف نمی کنیم.

هر که را دیدی ز کوثر سرخ‌رو
او محمدخوست با او گیر خو
—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۵

اگر کسی مثل بزرگان و مولانا و آقای شهبازی و کسانی که روی خود کار می‌کنند و تعهد به تغییر کردن از من ذهنی دارند و شادی بی‌سبب را چشیده‌اند و از طَمَع و حرص و شهوات خشک کننده و مقایسه و خودنمایی پرهیز می‌کنند و روا دارند و دیگران را کنترل نمی‌کنند و ادعای می‌دانم ندارند و ادعای کمال ندارند، اگر همراه شویم، خوی آنها در ما اثر می‌گذارد و نرمی و انبساط و طراوت را از آنها دریافت می‌کنیم، البته این به معنی بد و خوب کردن و برچسب زدن به آدم‌ها نیست، به معنی هشیاری و گوش بزنگی و تعهد به درآوردن لباس منیت و لباس توهمی من ذهنی خود ما است.

هر که را دیدی ز کوثر خشک‌لب
دشمنش می‌دار همچون مرگ و تب
—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۷

گر چه بابای تو است و مامِ تو
کو حقیقت هست خونِ آشامِ تو
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۸

از خلیلِ حق بیاموز این سیر
که شد او بیزار اول از پدر
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۹

از طریق من‌های ذهنی ما تاثیر می‌گیریم، ما تا وقتی نرم و انعطاف پذیر و پرهیزکار و خالی نشدیم، آسیب پذیر هستیم و من‌های ذهنی روی ما اثر می‌گذارند و ما را از جنس شهوات و اعتیادها و حرص و طمع و تنفر می‌کنند، ما باید کسانی که خشک و دردمند هستند را جدی بگیریم و با کسانی باشیم که روی خود کار می‌کنند و برای آنها خدا و زنده شدن به زندگی مهم است، کسانی که طمع و خشم و حسادت و شهوترانی را شناسایی کردند و تسلیم شدند و عقل من ذهنی را بکار نمی‌بندند.

با سپاس از همه
علی از تهران



خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.

عبور از برنامه ۱۰۰۰ مبارکمان باد.

خدا قوت ویژه به آقای شهبازی نازنین که سالیان سال در این راه عظیم و با شکوه قدم نهادند.

سوختند تا بسازند و روشنایی‌ها را پخش مبارک باد غزل ۵۱ دیوان شمس مولانا که آغازگر برنامه ۱۰۰۰ بود.

آقای شهبازی نازنین چگونه می‌توان قدردان بود و از زحمات‌تان تشکر کرد که چه زحماتی که برای‌مان نکشیدین.

و چه اصطلاحاتی را که ابداع و وارد واژگان فرهنگ و ادب فارسی ایران زمین.
که فقط مختص و منحصر به برنامه گنج حضور می باشد حال یادآوری تعدادی از این واژگان اساسی و
کلیدی خارج از لطف نیست. از جمله:

من ذهنی، مرکز عدم، دید دویی، دید نظر، عدم بین، ایستادن روی پای هوشیاری حضور، سکوت شنو،
فضا گشایی، فضایی گشوده شده، فضا بندی، همانش، واهمانش، هم هویت شدن، دیدن زندگی در
دیگران، همانیدگی، حقیقت وجودی، افسانه سازی من ذهنی، قانون جبران، فضای یکتایی، زندگی زنده،
حس وحدت، شناسایی مساوی است با آزادی، فراوان اندیشی، کم یابی اندیشی، درد هوشیارانه، ضربان
تکاملی هوشیاری، فضای درون، یوسفیت درون، جسم بعلاوه انکار جسم، گذشته به ثمر نرسیده، آینده
نامعلوم، هوشیاری جسمی، هوشیاری حضور، جنس الست، گنج حضور، نورافکن را روی خود روشن نگه
داشتن، ذهن همانیده.

و چه ابیات کلیدی را که یاد نگرفتیم و به عنوان برند از آنها در زندگی شخصی مان به کار برده ایم و که در هیچ مقطع تحصیلی به ما آموخته نشده بود.

آقای شهبازی نازنین قبل از آشنایی با برنامه گنج حضور رنجور و غمگین و افسرده بودم و در دردهای همانیده شده خود گیج و گم.

و چرا چرا گفتن هایی که بر سر زبانم جاری که بیشتر داستان زندگی ام را در برنامه ها بیان نموده ام.

شما دستم را گرفتید و در کلاس درس مولانای جان قرار دادید و آهسته آهسته گوش کر و ناشنوای من ذهنی ام را شنوا.

نشستم و نوشتم و نوشتم فضای درون گشوده شد و آرام آرام بر دل و جانم روان، هوشیاری خود را پیدا، و به من اجازه حرف زدن که داستان زندگی‌ام را بیان بدون اینکه از قضاوت شدن بترسم چرا که اینجا قضاوتی در کار نیست. چگونه می‌توان قدردان بود و شاکر؟ که زبان قاصر است و کلمات را یارا نه درودتان باد این عشق و عاشقی

همه را بیازمودم ز تو خوشترم نیامد
چو فرو شدم به دریا چو تو گوهرم نیامد

سر خنبها گشادم، ز هزار خم چشیدم
چو شراب سرکش تو به لب و سرم نیامد
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۷۰

و همچنین از انتخاب ابیات گرفته تا طراحی اشکال معنوی و پرورش کودکان عشق، جوانان عشق، مدرسه عشق، پیغام‌های عشق، و پیام‌های معنوی و ۵ کانال برنامه گنج حضور که خود معادل ۵ دانشگاه عظیم می‌باشد.

و چه صبوری‌ها و پایداری‌هایی که انجام دادید. و با ما همراه شدید و ما را لنگ و لوک و خفته شکل و بی‌ادب پذیرا.

و چه بسا که ما یا ابیات را اشتباه خواندیم یا شماره ابیات را یاد نداشتیم، چه عالی و عملی درس فضاگشایی و صبر و شکیبایی را به ما آموختید.

و هرگز شکایتی نداشتید و از تعریف و تمجیدات به دور و هر پیشرفت ما را به خودمان و به مولانای جان نسبت دادید.

و چه زیبا پاکیزگی و شیک پوشی را به ما نشان و منظم و مرتب بودن را نشان و چه معلمی چه عشقی و چه عظمتی درودتان باد.

این عشق و عاشقی، گوارای وجود مبارکتان زحماتان مثمر ثمر واقع گردید.

و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است
چون غفورست و رحیم این ترس چیست؟
مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

پُر انرژی و سالم بمانید خیلی ممنون خدا نگهدار شما.

-زهره سلامتی ، از زاهدان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com